

بنیادگرایی مسیحی در بطن بسیاری از مباحث پرشوری است که این روزها به گوش می‌رسد و دامنه آن‌ها از رابطه بین کلیسا و حکومت تا تصویر درستی که رسانه‌ها باید از دین مسلط در آمریکا، به ویژه در ایامی که آمریکا بیش از هر وقت دیگری جامعه‌ای تکثرگرا را تجربه می‌کند، عرضه دهند در برمی‌گیرد. این بحث با بررسی اغراض و افکار پدران بنیان‌گذار ایالات متحده آمریکا از دین و مذهب آغاز و با تعاریف متفاوتی که از حقوق مندرج در قانون اساسی و برداشت‌های متفاوت از آینده اخلاقی و سیاسی آمریکا می‌شود، پایان می‌پذیرد. در واقع، این بحث خیلی اوقات به صورت یک تضاد و تقارب آرا مطرح شده و برخی از آن به عنوان جنگ‌های فرهنگی بین محافظه‌کاران سنتی‌تری که آرزو می‌کنند تا آمریکا در همان مسیرهای امتحان پس‌داده قدیمی، گام بردارد و لیبرال‌های پیش‌رویی که حاضرند تا پیوندهای گذشته را بگسلند و به آینده‌های فارغ از هرگونه قید و بند گام بنهند یاد می‌کند. هدف این جنگ انهدام نیست، بلکه تحقق رویای یک آینده کامیاب‌تر است و تسلیحاتی که در آن به کار برده می‌شود، مواد منفجره و گلوله نیست، بلکه اندیشه و کلمات است که بیشتر از همه از طریق رسانه‌های همگانی عرضه می‌شود. تاکتیک مورد استفاده، شامل کشتن افراد نیست، بلکه برعکس هدف، جلب قلوب و افکار توده‌ها را دنبال می‌کند و در این جنگ سرد، سلاح کشتار جمعی کتس و واکنش مناسب با رسانه‌های همگانی است.

تلقی از نقش رسانه‌ها در این جنگ یکسان نیست و فقط معدودی هستند که اعتقاد دارند رسانه‌ها موضعی بی‌طرف اتخاذ کرده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهد که هر چه اهمیت موضوعی برای فرد بیشتر باشد، او به رسانه‌ها برای برخورد معقول و مسئولانه با آن موضوع کم‌تر اعتماد

می‌کند و این خود به پیچیده‌تر شدن بحث می‌افزاید. (گونتز، ۱۹۸۸) دین عرصه‌ای است که بسیاری آن را مهم می‌پندارند و چنان برخوردارند که قطبی با آن وجود دارد که گروهی آرزو می‌کنند که کاش نقش بزرگ‌تری ایفا می‌کرد و گروهی نیز متقابلاً آرزو دارند که کاش نقش آن در حیات اجتماعی کم‌تر بود.

در کشوری که اولین مهاجران به آن در پی آزادی و آسایش خاطر در انجام عبادات دینی خود بودند (بیورتن‌ها)، هم مسیحیت و هم تحمل دینی سال‌ها پیش از نگارش و تصویب قانون اساسی آمریکا حضور داشت. گرچه در آن ایام، همه به یک اندازه تاب تحمل ادیان دیگر را نداشتند، ولی مردانی چون ویلیام پز نیز بودند که به عمد در جهت تثبیت حکومتی کوشیدند که به دارندگان هر مذهب و ملیتی اجازه می‌داد تا در صلح و آسایش زندگی کنند. (رامکین، ۱۹۹۰)

بنابراین در بحث امروز، چنین به نظر می‌رسد که هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌خواهد از موضع خود دست بکشد، حتی وقتی بحث‌های متناقضی مطرح می‌کنند و یک سو مدعی است که نطفه آمریکا در اصل به عنوان یک کشور مسیحی بسته شده بود (مارشال و مانوئل، ۱۹۸۰) و طرف مقابل مدعی است که این کشور بر اساس تحمل دینی شکل گرفته بود. (مرفی، ۲۰۰۱؛ تامس ۱۹۸۶)

ولی تا به این‌جا، این بحث در کانون توجه تحقیقات تجربی چندانی قرار نگرفته است. در واقع، دین به مفهوم کلی آن تا حدودی از سوی دانشمندان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی مورد غفلت قرار گرفته است.

در بهترین حالت می‌توان گفت که تحقیقات دانشگاهی درباره موضوع جامعه و دین بسیار نادر بوده است و این ناشی از عدم انجام هرگونه تحقیقات درباره نقش متقابل این دوست.

آن‌چه به پیچیده‌تر شدن بحث می‌افزاید، تنوع ادیان است و این در حالی است که در مطالعاتی که اخیراً درباره رسانه‌ها انجام شده، همه ادیان مختلف زیر یک سرفصل دین جمع آمده‌اند. (بودنیام، ۱۹۹۶) این مطالعه‌ای که پیش‌رو دارید، با توجه به این درک طراحی شده است که هر دینی و احتمالاً هر فرقه‌ای درون ادیان مختلف، احتمالاً به برخورد متفاوتی نیاز خواهد داشت تا بتوان ارزیابی دقیق‌تری از تصاویری که رسانه‌ها از آن دین عرضه می‌دارند و تاثیر بالقوه‌ای که این تصاویر بر افکار عمومی برجا می‌نهد، به دست آورد.

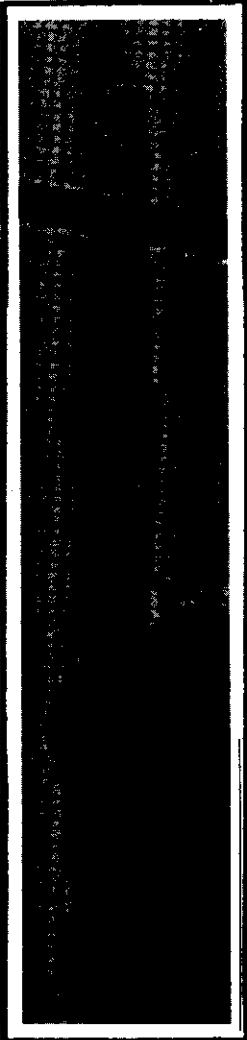
با وقوف بر این که مسیحیت مبحثی بسیار گسترده و شامل تنوع وسیعی از باورها و سنت‌های مختلف و گاه متضاد هم‌دیگر است، این مطالعه صرفاً بر این نکته تمرکز می‌کند که در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ و در برنامه‌های خبری شبانه شبکه‌های خبری تلویزیونی، از بنیادگرایان مسیحی چه تصویری عرضه شده بود. دلیل انتخاب شاخه بنیادگرایان مسیحی تا حدودی به آن

سبب بود که آنان بر این عقیده‌اند که رسانه‌ها ارزشی برای باورهای دینی بنیادگرایان مسیحی قابل نیستند. در گزارش سال ۱۹۹۳، بنیاد آزادی که بر اساس تحقیق از ۵۲۹ مقام کلیسایی انجام شده، آمده است که ۹۱٪ از این مقامات محافظه‌کار مسیحی باور دارند که «بخش عمده پوشش خبری رسانه‌ها، امروز با دیدگاهی تعصب‌آمیز علیه مقادیر، کلسا» تهیه می‌شوند. (دارت و آلن، ۱۹۹۳) مسیحیان بنیادگرا به ویژه به این امر اشاره کرده‌اند که رسانه‌ها با دین آنان خصومت دارند و مدعی‌اند که از زمان اقامه دعوی حقوقی بر سر این که آیا باید مبحث تکامل در کتاب‌های درسی دانش‌آموزان گنجانده شود یا نه، روزنامه‌نگاران و گزارشگران تلویزیونی، «بنیادگرایان مسیحی را به عنوان آدم‌های ضد روشنفکر و متعلق به دوره‌ای عقب‌افتاده» ترسیم می‌کنند. (شولتز، ۱۹۹۰) در واقع در گزارشی که در یکی از شماره‌های فوریه سال ۱۹۹۳ واشنگتن‌پست به چاپ رسیده است، این ادعا مطرح می‌شود که مسیحیان بنیادگرای پیرو جری فالول و پت رابرتسن، عمدتاً فقیر و فاقد تحصیلات‌اند و به سادگی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. (هورر، ۱۹۹۸) این امر به اعتراض افکار عمومی و عقب‌نشستن مدیران این روزنامه منجر شد، تا آن‌جا که آنان با نگارش مقاله‌ای اعلام کردند که ادعاهای فوق «فاقد هرگونه مبانی و اصول واقع‌گرایانه بوده است» (هورر، ۱۹۹۸).

دوره تاریخی انتخاب‌شده، دوره‌ای است که طی آن شاهد ظهور بنیادگرایی مسیحیان دست‌راستی بر صحنه سیاسی هستیم و با انتخاب ریاست‌جمهوری موردنظر آنان (جورج بوش) به پایان می‌رسد. افزون بر آن، توقف بررسی در سالی پیش از سال بحرانی ۲۰۰۱، سبب می‌شود تا این مطالعه تحت‌تأثیر اطلاعات متناقض ناشی از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ قرار نگیرد، هر چند چنین تأثیری باید در مطالعات بعدی، مدنظر قرار گیرد. در این تحقیق هر جا که بنیادگرایان آمده است، منظورمان گروه مسیحی پروتستانی است که در تاریخ آمریکا حضور داشته و هر کجا بنیادگرایی مسیحی آمده، منظور نوعی اعتقاد دینی در مذهب مسیحیت است، چیزی شبیه اسلامی، یهودی، هند و مانند آن.

### مسیحیت بنیادگرا: پیش‌زمینه دینی و سیاسی

در سال‌های آغازین سده بیستم یک جنبش گسترده دینی رو به رشد نهاد، که از اندیشه یا خط مشی یا رهبریت جدید ریشه نمی‌گرفت، بلکه از بطن مسیحیت پروتستانی سر برمی‌آورد. مسیحیان بنیادگرا به عنوان حامیان باورهای سنتی ظهور کردند و کوشیدند تا پاسداران و مدافعان سنت‌گرایی در برابر بازنگری‌های مدرنیستی به مسیحیت باشند. گر چه دکتورین آن‌ها هواداری از آموزه‌های سنتی مسیحیت بود، ولی شیوه‌های برداشت عینی از دین و بنیادگرایی عمیق و همه‌جانبه را می‌شد به عنوان نمره طبیعی فلسفه‌های جدید دینی مشاهده کرد. (مورفی، ۱۹۹۶) ولی امر متناقض‌نمایی پیش آمد و اعتقادات سرسختانه آنان به دوری‌گزینی از امور این‌جهانی،



آنان را به چاه سیاست‌های همین جهان انداخت و این ادعای آنان که مسیحیان لیبرال‌تر به گروه‌های کوچک‌تر و متعصب‌تر تعلق بیشتری دارند، سبب شد که خود آنان به نوعی به عنوان یکی از همین گروه‌های کوچک و متعصب شناخته شوند (اول، ۱۹۹۷)

این واقعیت که دین بر سیاست اثر می‌نهد، به ندرت مورد تردید قرار گرفته است، همان‌گونه که الکسیس دوتوگویل فیلسوف فرانسوی، با دقت نظر خاصی به این نکته اشاره می‌کند: دین، گرچه هرگز به طور مستقیم در امور حکومتی آمریکا دخالت ندارد، ولی عالی‌ترین نهاد سیاسی و اجتماعی آن است و اگر چه طعم آزادی را به آنان نداد، ولی به گونه‌ی درخشانی کاربرد آزادی را آسان می‌کند.

با این همه، هنوز بسیاری از مردم آمریکا به وجود «دیوار جدایی میان کلیسا و حکومت» اعتقاد دارند، تا آن‌جا که به غلط می‌پندارند این جمله که از یکی از نامه‌های تامس جفرسن اخذ شده است، در یکی از اسناد مهم بنیان‌گذاری آمریکا جای دارد. در بطن این مباحث پرشور درباره‌ی رابطه کلیسا و حکومت، مسیحیان دست‌راستی جدید قرار دارند که در واقع، اصلاً هم جدید نیستند و سابقه‌ی آن‌ها را می‌توان به یک جنبش اوایل سده بیستم با نام بنیادگرایی مسیحی رساند.

### تعریف بنیادگرایی

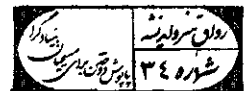
واژه‌نامه دانشگاهی وبستر در تعریف بنیادگرایی<sup>۲</sup> چنین می‌گوید:

جنبشی در پروتستانسیسم در سده بیستم که بر تفسیر و تاویل لغت به لغت انجیل به همان معنا و مفهومی که هست تأکید می‌کند و آن را به عنوان سرمشق راه و رسم مسیحیان قبول دارد. (میش، ۱۹۹۱)

واژه بنیادگرایی در سال ۱۹۲۰ ابداع شد و مقصود از آن، دسته‌ای از اونجلیکال‌های مبارزی بود که حاضر بودند در برابر «الهیات و علم کلام لیبرالیستی کلیساها قد علم کنند یا در برابر تغییر و تحولاتی که در ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی مطرح می‌شد، از جمله مباحث مطرح‌شده در آمانیسم غیر دینی، استوار بایستند و تسلیم نشوند». (مارسون، ۱۹۹۴) این جنبش در آمریکا در اوایل دهه ۱۹۰۰ و به عنوان کوششی برای دفاع از مسیحیت پروتستانی سنتی در برابر چالش‌هایی که عالمان الهیات (عمدتاً آلمانی)، نقدهای متنی و داروینیسیم مطرح می‌کردند، ظاهر شد. بنابراین، تولد بنیادگرایی به صورت خلق فرقه جدید نبود، بلکه حمایت از باورهای سنتی در الهیات پروتستانی آمریکا بود. رهبران دینی مسیحی چون آر. اتوری<sup>۳</sup> بر خود دیدند که آن‌چه را به عنوان اصول اساسی باور مسیحی می‌دانند، دوباره تعریف کنند که این امر در نهایت در سال ۱۹۱۷ به چاپ یک مجموعه ۱۲ جلدی از کتاب‌هایی با نام مبانی بنیادین<sup>۴</sup> منتهی شد. (دالر، ۱۹۸۳: اول، ۱۹۹۷)

اهداف چهارگانه بنیادگرایان شامل حمایت از یک دکترین درست، دفاع از انجیل، در برابر

2. Fundamentalism
3. R. A. Torrey
- (1917/2000)
4. The Fundamentals



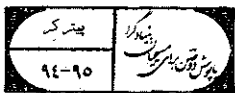
انتقادهای مقامات کلیسای آلمانی، تقبیح باورهایی که مسیحی نبودند (کاتولیسیسم، مورمونیسیم، داروینیسیم و سوسیالیسم) و تأکید بر اوانجلیسم و انجام ماموریت‌های دینی بود. منظور از دکتترین درست،<sup>۵</sup> تأیید تمامی باورهای سنتی مسیحی دربارهٔ خداوند، وحی، الهام، تجسد، روح‌القدس، اصول اساسی و نظایر آن‌هاست و این توضیح را شامل می‌شود که خدای مسیحیت تنها خدای واقعی است که خود را به صورت سه نفر نمایاند و خالق جهان محسوب می‌شود. منظور از وحی، «انتقال علوم الهی به ذهن» و منظور از الهام نیز «عملکرد خداوند در کنترل کسانی است که این علوم را به دیگران انتقال می‌دهند» (گری، ۲۰۰۰).

بر اساس باورهای بنیادگرایان، خداوند کلمات و جملات انجیل را به پیامبران و حواریون الهام کرد، به گونه‌ای که این کلمات گرچه به دست چند نفر نوشته شده، ولی در واقع کلمات خداوند است. بنابراین انجیل فارغ از اشتباه و تردیدناپذیر است. همین اطاعت از یک انجیل فاقد خطاست که بنیادگرایان را به سمت سیاست می‌کشد تا کوشش کنند که بنیادهای اخلاقاً درست را دوباره در آمریکا جا بیندازند.

به لحاظ سیاسی، گرچه کل جنبش مسیحیان راست را می‌توان به درستی، بنیادگرا خواند، ولی همهٔ مسیحیان راست نیز الزاماً بنیادگرا نیستند. (کارپنتر، ۱۹۹۷) گرچه هستهٔ اصلی اکثریت اخلاق‌گرا در دههٔ ۱۹۸۰ را بنیادگرایان تشکیل می‌دادند، ائتلاف مسیحیان در دههٔ ۱۹۹۰ کم-ویش شامل گروه‌های مختلفی می‌شد و یک‌دست نبود.

بدون این‌که مته به خشخاش ویژگی‌های سیاسی بگذاریم، باید بگوییم که هستهٔ اصلی مسیحیان راست شامل فرقه‌های پروتستان‌های محافظه‌کار، چون باپتیست‌های جنوبی و معمولی، هولینس وزلین، پنتاکوستال، کاریزماتیک‌ها و فرقه‌های محافظه‌کار در میان پرسبیتاریان‌ها هستند. (کارپنتر، ۱۹۹۷؛ واتسن، ۱۹۹۷) بیشتر این گروه‌ها خود را *اوانجلیکال* می‌خوانند. اوانجلیکال به این معناست که به باور آن‌ها مسیحیان وظیفه دارند تا اعتقادات دینی خود را با هر کسی که مایل به شنیدن آن‌هاست، در میان بگذارند. گرچه تمام بنیادگرایان در واقع اوانجلیکال به حساب می‌آیند، ولی همهٔ اوانجلیکال‌ها هم بنیادگرا نیستند. تمایز میان این دو گروه دشوار است، چنان‌که یکی از صاحب‌نظران دینی آمریکا اعتقاد دارد که واژهٔ اوانجلیکال صرفاً «واژهٔ محترمی مترداف بنیادگرایی است». (نیوهاوس، ۱۹۸۶) برخی دیگر از محققان عقیده دارند که بنیادگرایان صرفاً جناح تندروتر اوانجلیکال‌ها هستند. (ولمن، ۲۰۰۲) با این همه، بارزترین تمایز میان این دو در باور بنیادگرایان به فاصله گرفتن هر چه بیشتر از امور این‌جهانی و تمایل ضد مدرنیستی بیشتر آنان و جدایی‌طلبی ایشان ریشه دارد. (کارپنتر، ۱۹۹۷) از سوی دیگر، بنیادگرایان، محافظه‌کارتر از اوانجلیکال‌های غیر بنیادگرا هستند و اعتقاد سرسختانه‌ای به بی‌خطا بودن انجیل دارند و با میل و اشتیاق فراوان به سازمان‌های وابسته به مسیحیان راست می‌پیوندند. (والد، ۱۹۹۷)

5. Correct doctrine
6. Holiness Wesleyans

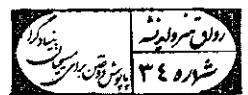
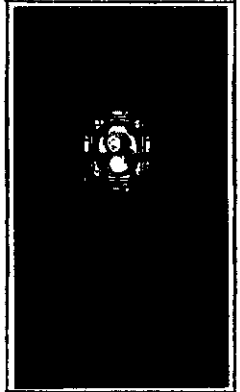
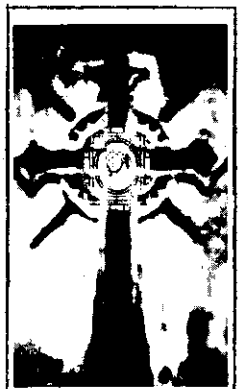


مطالعه حاضر به طور مشخص با بنیادگرایی به مفهومی که رسانه‌ها به کار می‌برند، سر و کار دارد که در واقع ظاهراً نه تنها تمام بنیادگرایان بلکه اوانجلیست‌های (شاخهٔ کاریزماتیک‌ها و پنتاکوستال‌ها) معتقد به ارزش‌های بنیادگرایی را هم شامل می‌شود. (ماس، ۱۹۹۰) تخمین زده می‌شود که این مجموعه شامل چیزی در حدود ۲۰ میلیون آمریکایی باشد، به گونه‌ای که از هر شش نفر آمریکایی یک نفر خود را پروتستان محافظه‌کار می‌خواند، حال آن‌که از هر ۱۲ نفر یک نفر خود را در زمرهٔ پروتستان‌های بنیادگرا به حساب می‌آورد. (مارتی و اپلی، ۱۹۹۲) ۲۳٪ کلیساهای پروتستان در آمریکا خود را یک نهاد بنیادگرا می‌دانند. (بارنا، ۱۹۹۶) پروتستان‌های اوانجلیکال سفیدپوست، «به نحو چشم‌گیری به حزب جمهوری‌خواه، وفادار بوده» و در سال ۲۰۰۰ جمعی در حدود ۲۴٪ کسانی را که برای شرکت در انتخابات آمریکا ثبت نام کرده بودند، تشکیل می‌دادند که این در مقایسه با رقم ۱۹٪ در سال ۱۹۸۷ افزایش چشم‌گیری را نشان می‌دهد. در واقع، گاه وقتی رسانه‌ها به مسیحیان راست اشاره می‌کنند، عملاً منظورشان اوانجلیکال‌های به شدت صاحب‌انگیزه است. (کوهوت و همکاران، ۲۰۰۰).

#### مسائل مورد علاقه بنیادگرایان

گرچه اغلب کوشش‌های بنیادگرایان برای در هم آمیختن نامناسب دین در سیاست مورد انتقاد قرار می‌گیرد ولی باید گفت که آنان بحث‌های اخلاقی مهمی را در بحث‌های اجتماعی مطرح کرده‌اند. (ویلیاکاس، ۲۰۰۰) ظهور دوبارهٔ بنیادگرایان در صحنهٔ سیاست آمریکا دلایل متعددی دارد ولی یکی از مهم‌ترین و بارزترین آن‌ها، نارضایتی و خشم آنان از برخی تصمیمات دیوان عالی دادگستری آمریکاست. (کارپنتر، ۱۹۹۷) از دیدگاه بنیادگرایان، الهیات نیست که ترس دارد، بلکه برعکس حکومت غیردینی است که می‌تواند مایهٔ هراس شود. بنیادگرایان چنین استدلال می‌کنند که به جای داشتن حکومتی تحت کنترل خداوند و اصول دینی، کار به جایی رسیده است که مقامات حکومتی می‌خواهند خداوند و اصول دین در برابر مقررات و کنترل‌های دولتی سر تسلیم فرود آورند. (شیفر، ۱۹۸۵) حکومت از ممانعت از انجام مراسم دینی و دعا در مدرسه گرفته، تا آزاد گذاشتن طلاق و برداشتن هرگونه مانعی از برابر آن، تا مشروعیت بخشیدن به سقط جنین، بنا را بر این گذاشته است که فقط یک نوع رابطهٔ کج‌دار و مریض با دین بر جامعه حکم فرما باشد. (رید، ۱۹۹۶) از مومنان خواسته می‌شود تا سیاست و باورهای خود را کنترل کنند و گرنه گرفتار خشم و غضب کسانی خواهند شد که مراقب آن هستند که تحمل و رواداری خدشه‌دار نشود. در نظر آنان، آمریکا به جامعه‌ای برای حفظ یک حالت دینی ولرم بدل شده و دیگر مسیحیان آمریکایی، با وسوسهٔ برنامه‌های غیر اخلاقی تلویزیونی به این ورطه کشانده شده‌اند.

بنیادگرایان و بسیار از اوانجلیکال‌ها اعتقاد دارند که گرچه متدین بودن در آمریکا ثابت مانده و



هم‌چنان درصد بالایی دارد ولی اعتقادات دینی مردم زیر ضربه و حمله قرار دارد. جامعه آمریکا گرچه به سرعت به سمت بی‌خدایی پیش نمی‌رود، ولی روزبه‌روز به ارزش‌های دینی بی‌اعتناتر می‌شود. (پاترسون، ۱۹۸۳)

بنیادگرایان این باور را مطرح می‌کنند که حکومتی که نتواند مسیحیت سنتی را تحمل کند، حکومتی است که اعتقاد واقعی به مسیحیت را یاغی می‌پندارد. (شیفر، ۱۹۸۵) بنیادگرایان می‌گویند از این رو عرصه سیاسی شده‌اند تا بافت اخلاقی جامعه آمریکا را برای نسل‌های بعد حفظ کنند. (رید، ۱۹۹۶)

البته این نکته نیز باید ذکر شود که حتی بنیادگرایان هم، یک‌دست و یک‌پارچه نیستند. گروه‌های زیادی از بنیادگرایان هستند که این دخالت در امور سیاسی را باطل می‌دانند و فقط خواهان فعالیت‌های صرفاً دینی در امور اجتماعی آمریکا هستند.

ناب‌گرایان می‌خواهند به اصول ملکوتی متوسل شوند که با جهانی که سرشار از سازش است، هیچ‌گونه سر سازگاری ندارد... در عرصه سیاست شور و اشتیاق دینی گاه به تعصب مذهبی تعبیر می‌شود. سیاست چیزی جز سازش نیست و اهداف سیاسی پله پله به دست می‌آیند. بین سیاست و دین هیچ‌گونه آشتی وجود ندارد.<sup>۷</sup>

باب جونز سوم، رییس سابق دانشگاه باب جونز که یک مدرسه بنیادگرایی دینی است، نیز فعالیت در حوزه سیاسی را تقیح می‌کرد و اعتقاد داشت که کلیسا کاری به انتخابات ندارد، بلکه در پی رستگاری مردم است. (مارتی و ایلی، ۱۹۹۲)

### بنیادگرایان و رسانه‌ها

بهترین راه توصیف رابطه میان بنیادگرایان و رسانه‌ها، استفاده از استعاره «رابطه عشق و نفرت» است. بنیادگرایان هم به رسانه‌ها امید دارند و هم از آن‌ها واهمه، چون رسانه‌ها هم می‌توانند در خدمت گسترش پیام‌های دینی آن‌ها باشند و هم می‌توانند منافع زندگی در یک جهان غیردینی و در نهایت متخاصم با ارزش‌های بنیادگرایی را تبلیغ کنند. ادوارد کارنل، استاد بنیادگرایی مدرسه دینی فولر می‌گوید:

تلویزیون با وجود همه خطراتی که دارد، می‌تواند پیام کلیسا را هم برساند، تلویزیون از آن‌جا که آدم‌ها را در خلوت و فراغت آنان به سمت خود جلب می‌کند، از امکانات دسترس‌ی بی‌نظیری بهره می‌برد که دور از دسترس کلیساست.

این دیدگاه دوگانه درباره رسانه‌ها به خوبی در این نکته بازتاب یافته است که بنیادگرایان از یک سو زیر ضربت رسانه‌ها قرار دارند و از سوی دیگر خود کوشیده‌اند تا منابع ارتباطی خود را راه بیندازند.

بنیادگرایان، تکنولوژی مدرنیست‌ها را گرفته و از آن برای تبلیغ زندگی ساده و زاهدانه گذشته به عنوان الگویی برای زندگی حال و آینده استفاده می‌کنند. (مارتی، ۱۹۸۷)

گرچه ممکن است که بنیادگرایان تلویزیون را یک پدیده عام بدانند، ولی عمدتاً از آن به عنوان ابزاری می‌نگرند که امانیست‌ها برای جا انداختن ارزش‌های ضد اقتداری خود به کار می‌گیرند. (گراس، ۱۹۹۰) یک نمونه آشکار از بدبینی بنیادگرایان نسبت به رسانه‌های غیر دینی را می‌توان در عقاید تیم لهایی<sup>۸</sup> نویسنده مشترک سلسله‌رمان‌های دینی با عنوان *برجا مانده*<sup>۹</sup> مشاهده کرد.

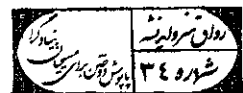
همه ما خوب می‌دانیم که رسانه‌های لیبرال مسلک، چگونه اخبار روز را مطرح می‌کنند و چگونه بحث‌های مورد نظر خود را در جامعه جا می‌اندازند. آنان در گزارش‌های خبری خود به گونه‌ای عمل می‌کنند تا اهداف سیاسی جناح چپ را برآورده سازند. سانسور اصول و عقاید مسیحیان بسیار فراتر از حد مسایلی چون سقط جنین و هم‌جنس‌بازان رفته و دامنه آن بسیار گسترده است. رسانه‌ها درباره اخبار دفاع ملی، بودجه، دعا در مدارس، اهداف توسعه‌طلبانه روسیه در آمریکای مرکزی و مانند آن‌ها، دیدگاه خاص خود را عرضه می‌کنند و از ابزار واقعیت در مواردی از این دست اجتناب می‌ورزند. (هانتز، ۱۹۹۱)

### دیدگاه‌های فصلی روزنامه‌نگاران درباره دین

لیکتر و راتمن (۱۹۸۰) برای این که به کُنه فرضیه غیردینی بودن رسانه‌ها پی ببرند با ۲۴۰ تن از روزنامه‌نگاران و گزارشگران تلویزیونی که به نخبگان رسانه‌ها تعلق داشتند، به گفت‌وگو نشستند. آنان دریافتند که یک ویژگی کاملاً برجسته و چشم‌گیر در میان این عده، دیدگاه غیردینی آنان است و فقط نیمی از آنان خود را افرادی متدین با گرایش فرقه‌ای مشخص به حساب می‌آوردند و از هر پنج نفر فقط یک نفر خود را پروتستان می‌خواند. ۸۶ درصد آنان گفتند که به ندرت در مراسم هفتگی کلیسا شرکت می‌کنند یا اصلاً شرکت نمی‌کنند.

لیکتر و راتمن پس از بررسی و تجزیه و تحلیل بیشتر یافته‌های خود، به این نتیجه رسیدند که «روزنامه‌نگار برجسته نمونه امروز، یک شهرنشین دارای افکار روز و اهل شرق آمریکاست». گفت‌وگوهای انفرادی نشان داد که بیشتر روزنامه‌نگاران خود را متمایل به چپ می‌دانند، معمولاً به حزب دموکرات رای می‌دهند و نظرشان بر سر مسایل اساسی جامعه چون حق سقط جنین، حق ازدواج برای هم‌جنس‌دوستان و حمایت از اعطای امتیازات اجتماعی به سیاهان با نظر عامه مردم تفاوت دارد. این دیدگاه روزنامه‌نگاران بر تصمیمات آنان بر سر این که با خبرهای روز چگونه برخورد کنند، تاثیر بارزی بر جا می‌نهد؛ در این که هنگام تهیه و تنظیم خبر گفت‌وگو با چه کسانی اثر مشهودی دارد. (لیکتر و همکاران، ۱۹۸۶)

8. Tim LeHaye  
9. Left Behind





در حالی که لیکتر و راتمن (۱۹۸۱) به سادگی اعلام می‌کنند که هنوز زود است تا قاطعانه اعلام شود که این دیدگاه غیردینی روزنامه‌نگاران و گزارشگران اثر قطعی در گزارش‌های خبری دارد، جری فالول یکی از رهبران بنیادگرایی دینی آمریکا در سال ۱۹۸۳ چنین اعلام می‌کند:

رسانه‌ها فارغ از این که افکار عمومی چه نظری دارند، دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کنند و اصرار دارند که راه آنان راه درستی است که مردم آمریکا باید در پی بگیرند. بیهوده نیست آن دسته که می‌کوشند تا آمریکا را به سمت سنت‌های اخلاقی و معنوی خود هدایت کنند، بیشتر اوقات از دست روزنامه‌نگاران و خبرنگاران شبکه‌های خبری به تنگ آمده‌اند.

موسسه *Freedom Forum* در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۳ و برای بررسی جدایی میان رسانه‌های خبری و نهادهایی که تحت پوشش خبری آن‌ها قرار داشتند، انجام داد به این نتیجه رسید که یک شکاف و افتراق ناشی از عدم درک و سوءتفاهم متقابل، بین کسانی که در کار رسانه‌های غیردینی خبری‌اند و کسانی که در زمینه امور دینی فعالیت می‌کنند، وجود دارد. (هیننز، ۱۹۹۹) این تفاوت در هر دو سطح گزارشگران و سردبیران دیده می‌شد و توصیه‌هایی برای آموزش رسانه‌ها به اهمیت دیدگاه‌های دینی در زندگی مخاطبان رسانه‌ها ارائه شد. این نیاز به آموزش خبرنگاران و سردبیران نشان‌گر وجود یک شکاف بارز میان رسانه‌ها و دین است که گویی «دو فرهنگ متفاوت با هم هستند؛ یکی در جست‌وجو برای یافتن حقیقت ریشه دارد و دیگری در جست‌وجو برای یافتن ایمانی که فراتر از آن حقیقت است». (سیگنتالر، ۱۹۹۳)

در ضمن همین تفاوت میان روزنامه‌نگاران و دین، شاید علت اصلی این مسئله باشد که چرا مسایل دینی به ندرت از شبکه‌های خبری سراسری پخش می‌شود. مرکز تحقیقات رسانه‌ای در تحقیقی که به سال ۱۹۹۳ انجام داد به این نتیجه رسید که اخبار غروب شبکه‌های CNN، ABC، NBC، PBS و CBS درباره دین فقط یک درصد تمام ماجراهای خبری را تشکیل می‌داد. حتی وقتی دین موضوع اصلی بود، معمولاً با دید منفی به آن نگریسته می‌شد و فقط شبکه ABC بود که یک گزارشگر مطلع دینی داشت. (گراهام و کامینسکی، ۱۹۹۳) وقتی دین منبع اصلی خبر است، معمولاً به گونه‌ای مطرح می‌شود که در مرکز توجه و خبر قرار نگیرد. بودنیام (۱۹۹۰) در سال‌های ۱۹۷۶، ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶ عملکرد سه شبکه خبری عمده آمریکا را مورد مطالعه قرار داد و به این نتیجه رسید که بین ۶ تا ۱۱ درصد خبرها به نوعی محتوای دینی داشتند. او هم‌چنین به این نتیجه رسید که گرچه در عملکرد این شبکه‌ها می‌توان بارقه‌هایی از تعصب غیردینی را مشاهده کرد ولی به طور کلی برخورد آن‌ها با مسایل دینی منصفانه بوده است. گرچه رسانه‌ها هنوز توانسته‌اند در پوشش‌های خبری خود جایگاه مناسبی برای مسایل دینی

دست‌وپا کنند، چنین به نظر می‌رسد که مردم آمریکا در زندگی خصوصی هم‌چنان اولویت خاصی برای اعتقادات دینی خود قائل هستند. آمارگیری‌های موسسه گالوپ نشان داه است که اعتقادات مذهبی در آمریکا هم‌چنان بسیار قوی است و درصد آمریکایی‌هایی که معتقدند دین در زندگی آنان نقش بسیار مهم یا قابل توجهی دارد در طی سال‌های اخیر تغییر چندانی نکرده است.<sup>۱۰</sup> افزون بر آن، بر اساس آمار موسسه گالوپ در سال ۱۹۹۹، اکثریت عظیم آمریکایی‌ها به خداوند اعتقاد دارند (۸۶٪) یا به یک قدرت یا روح برتر معتقدند (۸۹٪). با فرض این که رسانه‌ها بازتاب-دهنده عقاید رایج در میان مردم هستند، یا بابت تیراژ و فروش خود نگرانی دارند، در نتیجه نباید انتظار داشت که کارکنان آن‌ها به طور کلی موضع بارز خصمانه‌ای علیه دین اتخاذ کنند. در واقع با توجه به مدارا و روادارای دینی در جامعه، از رسانه‌ها انتظار می‌رود که بی‌طرفی حرفه‌ای خود را حفظ کنند و هنجارهای فعلی حاکم بر جامعه درباره احترام گذاشتن به تمامی مذاهب و باورهای پیروان آن‌ها را مدنظر داشته باشند.

این احتمال وجود دارد که همین اشتراک منافع، خود منبع تقابل میان رسانه‌ها و دین بوده باشد، چنان‌که رسانه‌ها از بسیاری جهات نقش عملکردهای سنتی را خود به عهده گرفته‌اند (نیومن، ۱۹۹۶). هر چه باشد، هم دین و هم رسانه‌ها می‌کوشند تا امور روزمره جهان را درک کنند و آن‌ها را به زبان ساده و قابل فهمی به توده‌ها انتقال دهند. به همین تعبیر است که تلویزیون می‌کوشد تا مطالب خود را به گونه‌ای عرضه کند که مردم عقاید و شیوه زندگی خود را بر آن اساس شکل دهند.

اگر واقعاً تلویزیون رقیب دین است، بنابراین بسیار مهم است که دریابیم چه می‌آموزد. فهرستی از احتمالاتی که شولتز (۱۹۹۰) عرضه می‌دارد، شامل این اقلام است:

۱. خوبی بر بدی پیروز می‌شود؛
۲. بدی و شر، انحرافی از روند روزمره جهانی است که در اثر تلاش‌های مردم نابکار پدید می‌آیند؛
۳. با نابودکردن مردم شرور و نابکار، می‌توان بر شر چیره شد؛
۴. در نهایت آن کسانی که به خود و جامعه خود اعتقاد و اطمینان دارند پیروز می‌شوند؛
۵. جامعه می‌تواند از طریق عملکردهای خوب و اخلاقی آدم‌های خوب خود دوباره رستگار شود.

این فهرست شامل بسیاری از مسایل و مشکلاتی است که معمولاً دین با آن‌ها سر و کار دارد، از جمله توضیح علت وجود شر در جهان، ارائه راه‌حلی برای مشکلات و حتی عرضه راهی برای رستگاری؛ تلویزیون به جای یک مفهوم مرموز و توضیح‌ناپذیر از خداوند، یک مفهوم این‌جهانی‌تر و قابل درک‌تر را جایگزین کرده است که در آن خداوند از طریق آدم‌ها عمل می‌کند و عدالت او

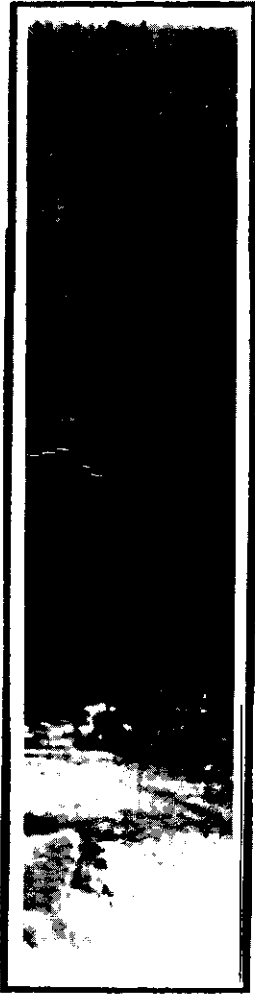
۱۰. میانگین این رقم در طی ۵۰ سال اخیر بیش از ۸۵٪ بوده است. این رقم در سال ۱۹۵۲ معادل ۹۵٪ بوده و در سال ۲۰۰۰ رقم ۸۸٪ را نشان داد.

همان عدالتی است که آدمها در زمین برقرار می‌کنند. (شولتز، ۱۹۹۰)

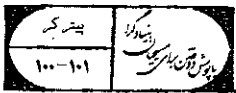
وجود اطلاعات گم‌گنجه‌کننده و گاه متضاد دربارهٔ رابطهٔ بین رسانه‌ها و دین سبب شده است تا برخی نظریه‌پردازان راه‌های تازه‌ای را برای درک رابطهٔ متقابل میان رسانه‌ها و دین مورد بررسی قرار دهند. برخی از این نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که روزنامه‌نگاران به طور ناخودآگاه به ارزش‌های لیبرالیستی مسیحیت تعلق خاطر پیدا می‌کنند. آندر وود (۲۰۰۲) که در مطالعهٔ خود از روزنامه‌نگاران پرسیده بود که آیا با برخی از نظرات انجیلی و فلسفی مندرج در پرسشنامهٔ او موافقت دارند یا نه، گزارش می‌دهد که روزنامه‌نگاران معمولاً هوادار نظام ارزشی لیبرالی هستند. این امر سبب می‌شود که آنان نسبت به مسیحیت محافظه‌کار و بنیادگرا بدبین باشند و کمک می‌کند تا درک کنیم که چرا این ادعای بیهوده‌ای نیست که در میان روزنامه‌نگاران روحیهٔ لیبرال‌منشی وجود دارد.

رابطهٔ میان رسانه و دین، در مطالعه‌ای که سیلک (۱۹۹۵) با کاربرد عقاید مشترک موجود میان فرهنگ‌های خاص که به سادگی قابل حصول است و توپوس<sup>۱۱</sup> نام دارد، نیز بررسی شده است. این توپای (جمع توپوس) را می‌توان به عنوان نهادهای درک مشترک فرهنگی دربارهٔ اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و دینی در نظر گرفت و به گفتهٔ سیلک، آن‌ها به هیأت‌منصفه کمک می‌کنند تا دربارهٔ بی‌گناهی یا عدم بی‌گناهی متهم داوری کنند یا روزنامه‌نگاران را به سمت تمرکز روی مسایل خاص متوجه سازند. (سیلک، ۱۹۹۵) آن‌ها معمولاً در سرمقاله‌های روزنامه‌ها مطرح می‌شوند، ولی چراغ‌راهنمایی برای تمام بحث‌های دین به حساب می‌آیند. سیلک متوجه شد که توپای خاصی وجود دارد که وقتی روزنامه‌نگاران دربارهٔ جنبه‌های دینی زندگی مردم آمریکا مطلب می‌نویسند به آن‌ها ارجاع می‌دهند و مدعی شد که رسانه‌ها (خواسته یا ناخواسته) عملاً در جهت رفعت دین عمل می‌کنند نه انهدام آن. این توپای، شامل خوبی‌کردن، رواداری، دورویی، پیش‌گویی غلط، اعتقاد به ماوراء الطبیعه و انکار وجود ارزش‌های دینی در جامعه هستند. (سیلک، ۱۹۹۵)

گرچه تئوری سیلک و بیشتر تحقیقات پیشین به موضوع رابطهٔ میان دین و رسانه‌های چاپی پرداخته‌اند، ولی مطالعات اندکی دربارهٔ رابطه دین و تلویزیون انجام گرفته است. این امر با توجه به سلطهٔ تلویزیون بر رسانه‌ها عجیب و غافل‌گیرکننده جلوه می‌کند. در آمریکا، تماشای تلویزیون پس از کار و خوابیدن، در ردیف سوم بیشترین فعالیت‌های مردم قرار دارد و گزارش شده است که مردم آمریکا حدود نیمی از اوقات فراغت خود را به تماشای تلویزیون می‌گذرانند. (نیومن، ۱۹۹۱؛ رابینسون، ۱۹۸۱). در مطالعهٔ دیگری نشان داده شده است که ۹۸٪ مردم آمریکا دست‌کم یک تلویزیون دارند، حدود ۷۰٪ دو یا چند تلویزیون دارند و در هر خانهٔ آمریکایی، تلویزیون بیش از ۷ ساعت در روز روشن است. (آلن، ۱۹۹۲) افزون بر آن، مردم به اخبار محلی و



11.topos



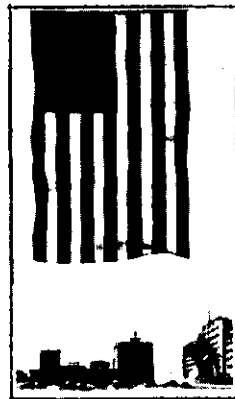
ملی تلویزیون بیش از هر منبع خبری دیگری اعتماد دارند (کانیس، ۱۹۹۱)، به اخبار و گزارش‌های تلویزیونی چهار برابر اخبار مطبوعات اعتماد دارند و این در حالی است که مطبوعات دومین منبع خبری مورد اطمینان مردم بوده‌اند (روپر، ۲۰۰۱)

تلویزیون از این رو محبوبیت دارد که به نظر می‌رسد برنامه‌های خود را به گونه‌ای عرضه می‌کند که معقول می‌نماید و به دل می‌نشیند و اعتماد آنی مخاطب را - گویی که در اصل رویداد حضور دارد - به خود جلب می‌کند. مطالعات متعددی نشان داده است که مردم به تلویزیون بیش از مطبوعات اعتماد دارند و معتقدند که در گزارش‌های خبری مطبوعات عقاید شخصی روزنامه‌نگاران دخالت زیادی دارد. (گریبر، ۱۹۹۷؛ گوتتر ۱۹۸۸) تلویزیون در عین حال جنبهٔ نفوذی دارد و کاری می‌کند تا هر آن‌چه نیازمند توجه عمومی است به گونه‌ای عرضه شود که با قواعد و چهارچوب‌های این رسانه هماهنگی داشته باشد و این به معنای استفاده از تکه‌های صوتی، عرضهٔ تصاویر جلب توجه‌کننده و ارایهٔ بحث‌های کوتاهی است که به مکث و تفکر نیاز دارد. (پستمن، ۱۹۸۵)

از سوی دیگر، شواهدی هست که گزارشگران تلویزیونی در عدم طرح عقاید شخصی خود، آمادگی بیشتری از روزنامه‌نگاران دارند. (جانستن، اسلاوسکی و بومن، ۱۹۷۶) تفاوت‌های تکنیکی میان این دو نیز می‌تواند نیاز به گزارشگری قاطع، سرشار از اطلاعات، دقیق و موثق و بی‌طرفانه در تلویزیون را به خطر اندازد. (گوتتر، ۱۹۹۷، ص ۱۶۴) این امر نه‌تنها می‌تواند تلویزیون را برای پاپوش درست‌کردن مستعدتر کند بلکه حتی زمینه‌ای برای گزارشگران تلویزیونی فراهم آورد تا دیدگاه‌های شخصی خود را وارد گزارش‌ها کنند.

### پوشش‌ها

با توجه به این‌که بیشتر تحقیقات انجام‌شده به این سمت متوجه بوده‌اند تا میزان یا کیفیت پوشش دینی رسانه‌ها را مورد بررسی قرار دهند، کار چندانی برای درک این امر انجام نشده که چگونه خبرنگاران و گزارشگران دربارهٔ فرقه‌های مختلف مسیحی گزارش تهیه می‌کنند. شاید تضاد تحقیقات پیشین دربارهٔ شیوه پوشش دین توسط خبرنگاران، ناشی از این باشد که همهٔ ادیان در کنار هم مدنظر قرار گرفته بود و آن‌چه لازم است انجام شود این است که تجزیه و تحلیل محتوایی دقیق‌تری صورت گیرد تا نشان داده شود که روزنامه‌نگاران و خبرنگاران چگونه دربارهٔ هر گروه مشخص دینی خبر آماده کرده‌اند. این رویکرد شاید بتواند اختلافات محسوس در تجزیه و تحلیل‌های کلی را رفع و رجوع کند و در عین حال این امکان را به دست خواهد داد تا تصاویر عرضه‌شده از هر دین را مقایسه کرده و درک بهتری از تصویری که رسانه‌ها از دین ارائه می‌دهند، پدید آورد.



گزچه دین به طور کلی، آن قدرها مورد توجه رسانه‌ها قرار ندارد، ولی این ادعا مطرح شده است که بنیادگرایان بیش از هر شاخهٔ دینی دیگری مورد توجه قرار داشته‌اند (بودنیام، ۱۹۹۰) تجزیه و تحلیل پوشش شبکه‌های اصلی خبری دربارهٔ دین این نظریه را ثابت کرده است که جنبهٔ غالب اخبار دینی در شبکه‌های خبری غیردینی این است که مسألهٔ اول این شبکه‌ها دین نیست. (بودنیام، ۱۹۹۰) دست‌کم در نیمی از اخباری که در آن‌ها پای دین به میان می‌آید، نوعی بحث سیاسی کانون اصلی خبر را تشکیل می‌داد. در نتیجه این احتمال هست که بنیادگرایان مورد توجه شبکه‌های خبری غیردینی قرار گیرند؛ چون عقاید و آرای سیاسی و اجتماعی آنان بحث‌انگیز است و طبعاً بیش از خود دین، به مفهوم کلی کلمه، ارزش خبری دارند.

کر و می (۲۰۰۲) تحقیقی دربارهٔ بیش از ۲۶۰۰ مقاله از روزنامه‌های مختلف آمریکا در ایالت‌های مختلف انجام داده و به تصویری که در آن‌ها از بنیادگرایان ترسیم شده است، نگاهی تحلیلی انداخته‌اند. نتیجه‌گیری کلی آنان این است که بنیادگرایان مسیحی در ظرف ۲۰ سال گذشته به طور مستمر در متن اخبار بوده‌اند ولی تصویری که از آنان ارائه شده کمی منفی بوده است. جنبه‌های خاص این تصاویر از جمله شامل این بوده که بنیادگرایان، تا حدودی متعصب، دارای افکار تبهکارانه، مصمم به تحمیل عقاید خود به دیگران، بیش از حد درگیر در سیاست و حتی تا حدی طرفدار اعمال خشونت نشان داده شده بودند.

از دیگر یافته‌های جالب آنان این بود که تعداد مقالات (شامل اخبار، مقاله‌های تحقیقی، سرمقاله‌ها، نامهٔ خوانندگان به سردبیر، ستون‌های مرتب هفتگی و مانند آن‌ها) دربارهٔ بنیادگرایان مسیحی در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۴ سه برابر شده و دوباره در سال ۱۹۹۴ رشد چشم‌گیری داشته و در سراسر سال ۲۰۰۰ به طور مستمر افزایش یافته است. موضوع اصلی حدود یک‌چهارم این مقالات، سیاست بوده است. احتمالاً تحت‌تأثیر بحث‌های سیاسی بوده که در مقالات به چاپ رسیده در سال‌های زوج (که سال انتخابات مجلس نمایندگان آمریکاست) آنان به عنوان جماعتی تا حدودی فاقد عرق میهنی تصویر شده بودند.

از آن‌جا که در گذشته تحقیقات چندانی دربارهٔ شیوهٔ عرضهٔ اخبار مربوط به مسیحیان بنیادگرا در تلویزیون انجام نگرفته است، لازم است تا به جای طرح فرضیه‌های مشخص‌تر، یک پرسش - نامهٔ تحقیقی جامع‌تری تهیه شود. این مطالعه قصد دارد تا نشان دهد که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ (تا پیش از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر) شبکه‌های خبری آمریکا چه تصویری از مسیحیان بنیادگرا عرضه دادند. به ویژه این پرسش در این تحقیق مطرح می‌شود که به چه علت بنیادگرایان خرساز شدند، چه موضوع‌هایی دربارهٔ آن‌ها مطرح شده و در این برنامه‌های خبری چه برداشت کلی‌ای از عملکرد بنیادگرایان ارائه گشت.<sup>۱۲</sup>

۱۲. تحقیقی دربارهٔ چکیده‌های برنامهٔ خبری در آرشیو اخبار تلویزیونی دانشگاه وکندریلت واقع در حومهٔ شهر نشویل در ایالت تنسی نشان می‌دهد که ۳۳ برنامهٔ خبری حاوی واژه‌های بنیادگرایان یا بنیادگرایی در کنار مسیحی وجود دارد. دو دانشجوی دورهٔ فوق لیسانس به مدت چهار ساعت مورد تعلیم قرار گرفتند تا بتوانند آرشیوهای صوتی و تصویری را جدا دسته‌بندی کنند سپس بر اساس آن آموزش و بحث‌های بدی، یک کتاب رمزنگاری تدوین شد سپس آن دو دانشجو به طور مستقل از یکدیگر به تحلیل محتوایی کل آرشیو پرداختند و در ۸۱٪ مواردی که برگزیده بودند، نظر مشترک آن‌ها حاصل آمد.

## نتایج: تصاویر ارائه شده از بنیادگرایان مسیحی

پرسش اصلی و کلی مطرح شده در این تحقیق این بوده است که در برنامه‌های خبری شبانه شبکه‌ها، بنیادگرایان مسیحی چگونه تصویر می‌شوند، چرا خیرساز می‌شوند، در این گزارش‌های خبری بر چه جنبه‌هایی بیشتر تاکید می‌شود و در نهایت چه برداشتی از آنان برجای می‌ماند؟

گزارش‌های خبری درباره بنیادگرایان مسیحی عموماً واجد ارزش خبری تضاد یا خشونت (۵۴/۵٪) و سپس تغییر و تحول (۱۵/۲٪) نوآوری و علایق انسانی (۱۲/۱٪) و سپس بحث اجماع - تضاد و در نهایت «بحث‌های دیگر» (هر کدام ۳٪) بوده است. از بحث‌هایی که معمولاً درباره بنیادگرایان مسیحی مطرح بوده، بحث سیاست - حکومت (۳۶/۴٪) در صدر قرار داشته و سپس آموزش و پرورش (۲۷/۳٪) آمده. و به دنبال آن بحث‌های دیگر (هر کدام ۱۰٪) مطرح شده است. به همین ترتیب در یک‌سوم این گزارش‌های خبری، توجه اصلی بر سیاست و در ۳۰/۳٪ دیگر تمرکز بر امور اجتماعی متفاوتی قرار داشته است.

واژه و عبارتی که بیش از همه به کار رفته و تکرار شده است، دست‌راستی - محافظه‌کار بوده است حال آن‌که واژه گروه‌سازمان دینی تنها در چند گزارش خبری شنیده شده است. کلمه اکثریت بیشتر از کلماتی چون فرقه اقلیت و تندروبنیادگرا شنیده شد.

نتایج بررسی حاکی از آن است که در ۴۲/۴٪ این گزارش‌های خبری شکلی از مراسم دینی نشان داده شده است. در این گزارش‌ها، مراسم دینی بنیادگرایان کمی پرشور و جان‌دار نشان داده شد. در ۵۷/۶٪ گزارش‌های خبری، بنیادگرایان در حال گفت‌وگو یا سخنرانی، معمولاً آرام و تا حدودی پرشور نشان داده شده‌اند. به طور کلی بنیادگرایان در ضمن کمی عصبانی نشان داده شده‌اند.

در مجموع گزارش‌های خبری، بنیادگرایان تا حدودی متعصب، با صدافتی کم‌وبیش متوازن، افرادی با پیش‌بینی‌های غلط و نسبت به کناره‌گیری از جامعه یا حضور فعال در آن، آدم‌های متوازنی نشان داده شده بودند. در این گزارش‌ها در اغلب موارد بنیادگرایان به عنوان گروهی در حال گسترش یا شعور متوسط<sup>۱۳</sup> مسئولیت‌پذیر و آسیب‌پذیر در توسل به اقدامات تبهکارانه نشان داده شده‌اند.<sup>۱۴</sup>

دست آخر باید گفت که بنیادگرایان تا حدودی میهن‌پرست نشان داده شدند.<sup>۱۵</sup> همچنین در دیگر ارزیابی‌ها، بنیادگرایان جایی بین «تا حدودی نژادپرست» و «کمی نژادپرست»<sup>۱۶</sup> و «تا حدودی متمایل به تحمیل عقاید خود به دیگران»<sup>۱۷</sup> ارزیابی شدند. آنان دارای انگیزه سیاسی و فعال در این امور نشان داده شدند<sup>۱۸</sup> و اگر در خبر و گزارشی بحث خشونت مطرح بوده، بنیادگرایان معمولاً «تا حدودی خشن» معرفی شده بودند.<sup>۱۹</sup>

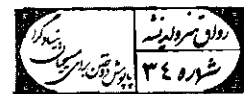
۱۲. به لحاظ تاریخ، بنیادگرایان همواره با برجسب عقیده و احق مواجهه می‌مانند. میزان شعور نیز بر اساس رده‌بندی ۱ تا ۵ سنجیده شده که برای «خیلی کم‌شعور» درجه ۱ و برای «خیلی پائین‌شعور» درجه ۵ کنار گذاشته شد که البته میزان تحصیلات نیز در آن دخالت داده شده بود. میانگین رده‌بندی در پایان ۳.۳۳ شد.

۱۴. منظور از مسئولیت‌پذیری در اینجا به توانایی فرد برای انجام وظایف و کنترل عقاید و اعمال خویش و منظور از عدم مسئولیت‌پذیری، بی‌توجهی، گناه هر اشتباه را به گردن دیگران انداختن و سرباز زدن از انجام وظایف روزمره مانند والدینی که از توجه و مراقبت فرزندان خود امتناع می‌کنند، است. رده‌بندی درباره رعایت قانون از ۱ (دارای ذهنیت تبهکارانه) تا ۵ (فوق‌العاده مطیع قانون) را در برمی‌گیرد. میانگین رده‌بندی در پایان ۲.۲۲ شد.

۱۵. متغیر میهن‌پرستی نیز به این صورت سنجیده شد که رسانه‌ها تا چه حد بنیادگرایان را دوست‌دار میهن خود و هوادار قانون اساسی نشان می‌دهند هرگونه نشانه‌ای از این‌که آنان علیه حکومت، علیه مالیات‌ها و نظایر آن‌ها هستند نمایندند فقدان احساسات میهن‌پرستانه است. این متغیر هم از ۱ (خیلی غمی میهن‌پرست) تا ۵ (خیلی میهن‌پرست) رده‌بندی شده بود. میانگین رده‌بندی در پایان ۳.۸۶ شد.

۱۶. مقوله نژادپرستی دارای رده‌های ۱ (به کلی فاقد نژادپرستی)، ۲ (کمی نژادپرست)، ۳ (تا حدی نژادپرست) و ۴ (خیلی نژادپرست) است. منظور از نژادپرستی در این‌جا خوار و حقیرنمردن دیگران صرفاً بر مبنای پس‌زمینه فرهنگی و قومی است. میانگین رده‌بندی در پایان ۲.۸۳ شد.

۱۷. مسیحیان بنیادگرا بر این اعتقادند که تنها راه رسیدن به پروردگار، راهی است که آنان برگزیده‌اند و همه راه‌ها و و ادیان دیگر



همچنین آشکار شد که مخالفت با بنیادگرایی در گزارش‌هایی که جنبه سیاسی داشتند بیشتر بوده تا مواقعی که موضوع گزارش شامل مسایلی نظامی و بحث‌های دینی می‌شد.

### بحث

این تحقیق در باورها و پس‌زمینه‌های تاریخی بنیادگرایی، همان گونه که در برنامه‌های خبری شبکه‌های تلویزیونی منعکس می‌شود، ریشه دارد. باید فرض را بر این گذاشت که راه بهتر مطالعه درباره تصویریه که رسانه‌ها از دین ارائه می‌دهند، این است که بینیم هر گروه خاص دینی در رسانه‌ها چگونه معرفی می‌شوند. این امر معیار مقایسه‌ای به دست می‌دهد و به درک بهتر برداشت رسانه‌ها از گروه‌های دینی و شیوه عرضه گروه‌های دینی در رسانه‌ها کمک می‌کند.

ولی نکته اولی که در این تحقیق به شدت خودنمایی می‌کند، عدم اشاره رسانه‌ها به بنیادگرایان است و ظرف ۲۰ سالی که دامنه تحقیقی این بررسی بوده، فقط ۳۳ گزارش خبری درباره بنیادگرایان تهیه و پخش شده است. این فقدان پوشش خبری حیرت‌انگیز است و این ادعای قدیمی مندرج در بررسی‌های تحقیقی قدیمی‌تر را تایید می‌کند که شبکه‌های خبری تلویزیونی آن‌قدرها به موضوع دین نمی‌پردازد (بودنیام، ۱۹۹۰) اگر در این تحقیق بنا بود که دامنه جست‌وجو را گسترده‌تر کرده و واژه‌های «اخلاق‌گرا، بازگشت‌کنندگان به دامن مذهب» و «جبری فالول» را اضافه کرده بودیم، تعداد موارد گزارش‌ها چهار برابر می‌شد. ولی این کار انجام نشد چون واژه‌های اخیر الزاماً با بنیادگرایی مسیحی و بنیادگرایی یکی نیستند.

### ارزیابی پرسش‌های مطرح‌شده در تحقیق

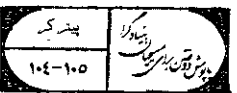
اصلی‌ترین پرسش مطرح‌شده در این تحقیق این بود که چرا بنیادگرایان خیرساز می‌شوند؛ شبکه‌های خبری به چه جنبه‌هایی از بنیادگرایان بیشتر توجه می‌کنند و در نهایت چه برداشتی از آنان به دست می‌آید؟ ارزش خبری تضاد و تقابل در این گزارش‌ها جنبه مسلط دارد و در بیش از نیمی از گزارش‌های خبری مشهود است. این گزارش‌ها دامنه گسترده‌ای دارند و از اشاره به بنیادگرایان و حضور آنان در گروه‌های شبه نظامی نژادپرست گرفته تا دخالت آنان در فعالیت‌های سیاسی را شامل می‌شود.

این احتمال هست که ارزش خبری تا حدودی متأثر از موضوع خبر است و حدود یک‌سوم از گزارش‌های خبری به نوعی با موضوع سیاست-حکومت سر و کار دارد. افزون بر آن صریح‌ترین عبارتی که در این گزارش‌ها به کار رفته عبارت «دست‌راستی-محافظة‌کار» بوده است. چنین به نظر می‌رسد که سیاست مهم‌ترین دلیل خیرساز شدن بنیادگرایان است و احتمالاً به همین دلیل است که اخبار مربوط به آنان مطرح می‌شود. به همین ترتیب می‌توان گفت که تضاد میان کلیسا و دولت، پرسش‌هایی درباره مشروعیت فعالیت‌های سیاسی مسیحیان دست‌راستی و بحث‌هایی در

باطل‌اند این متغیر به این سبب در نظر گرفته شده تا نشان دهد که چگونه بنیادگرایان می‌کوشند تا دیگران را به راه خود آورند و این تلاش‌ها چگونه در رسانه‌ها متجلی می‌شود. درجه ۱ (مطلقاً عقاید خود را بر دیگران تحمیل نمی‌کنند) تا درجه ۴ (به شدت عقاید خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند) دو حد بالایی و پایینی است و درجات ۲ و ۳ نیز به ترتیب به «کمی تحمیل‌کننده» و «تا حدودی تحمیل‌کننده» اختصاص یافته است.

می‌توانیم رده‌بندی در پایان ۳۰۸ شد. بنیادگرایان همواره در امور سیاسی مداخله کرده‌اند و این مداخله نیز با رده‌بندی ۱ تا ۴ سنجیده شده است که ۱ به «فاقد هرگونه تمایلات سیاسی» و ۴ «بسیار فعال در امور سیاسی» تعلق می‌گیرد. منظور از مداخله سیاسی هرگونه اقدامی در امور سیاسی، از جمله لابی‌کرن، تلاش برای تاثیر نهادن بر آرای مردم، حمایت از یک کاندیدای خاص یا حمایت از یک حزب سیاسی را شامل می‌شود. درباره «فاقد هرگونه تمایلات سیاسی» که رده ۱ به آن تعلق می‌گیرد، عدم مشارکت در رای‌گیری یا اعلام نظراتی از قبیل این‌که مداخله در سیاست کار باطلی است، شامل رده ۱ و «کمی فعال در امور سیاسی» با رده‌بندی ۲ نشان‌گر بنیادگرایی است که خود را نسبت به امور سیاسی روزآمد نگاه می‌دارند و به آن توجه دارند. درجه ۳ «تا حدودی فعال در امور سیاسی» شامل مداخله فعالانه نظیر پخش اعلامیه‌های سیاسی با عضویت در احزاب سیاسی و سرانجام درجه ۴ «بسیار فعال در امور سیاسی» شامل لابی-کرن در کنگره، تلاش برای تاثیر نهادن بر خامنه‌ای و نظرات رای‌دهندگان و انتخاب‌خوندگان است. می‌توانیم رده‌بندی در پایان ۳۶۴ شد.

۱۹. خشونت به لحاظ عملکردی به عنوان



این مورد که گروه‌های انحصارطلب دینی باید در جامعه‌ای تکثرگرا چگونه معرفی شوند، نیز مدنظر بوده است.

دومین موضوع رایج در گزارش خبری مربوط به بنیادگرایان، موضوع آموزش و پرورش است (که در ۲۷/۳٪ گزارش‌های خبری مطرح بود) و چنین به نظر می‌رسد که این گزارش‌ها به دفعات نشان‌گر تضاد بوده است. در گزارش‌های مزبور، بنیادگرایان استدلال می‌کردند که در مدارس باید در کنار تئوری تکامل، نظریهٔ پیدایش وجود توسط پروردگار نیز مطرح شود و در ضمن مدارس باید اجازه داشته باشند مراسم دینی برگزار کنند.

جنبه‌های خاصی که از بررسی اطلاعات به دست آمد، نشان می‌دهد که بنیادگرایان به عنوان آدم‌های تا حدودی متعصب، تا حدودی متمایل به تحمل عقاید خود به دیگران و تا حدودی خشن ترسیم شده‌اند. آنان هم‌چنین تا حدود کمی نژادپرست، تا حدودی میهن‌پرست و از لحاظ سیاسی فعال و درگیر معرفی شده‌اند که تعداد ایشان نیز رو به افزایش بوده است. در صفحات آتی به طور مفصل‌تر و عمیق‌تری به این جنبه‌ها خواهیم پرداخت.

برداشت کلی به دست آمده از گزارش‌های خبری در مورد بنیادگرایان کمی تا حدودی منفی است این کمی منفی بودن در طی ۲۰ سال مورد نظر این تحقیق همواره محسوس و ثابت بوده و با تحقیقاتی که کر و می (۲۰۰۲) دربارهٔ رسانه‌های چاپی انجام دادند، هماهنگی دارد.

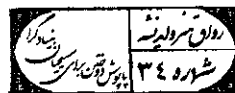
### جنبه‌های بارز در تصویری که از بنیادگرایان ارائه می‌شود

چنین به نظر می‌آید که بارزترین جنبهٔ گزارش‌های خبری شبانهٔ شبکه‌های سراسری دربارهٔ بنیادگرایان، جنبهٔ سیاسی باشد. پوشش خبری بنیادگرایان معمولاً شامل بحث دربارهٔ احزاب سیاسی و نزدیکی آنان به حزب جمهوری‌خواه و بررسی تاثیر آرای آنان بر انتخابات ریاست‌جمهوری است (که به ویژه دربارهٔ گزینش رونالد ریگان موثر بود)؛ البته جنبه‌های بارز دیگری نیز مطرح بوده است که از آن جمله باید به میهن‌پرستی، تمایل به تحمل عقاید خود بر دیگران نیز اشاره کرد (که معمولاً از طریق فعالیت‌های سیاسی صورت می‌گیرد).

این یافته‌ها تا حدودی با آمارهای اخذ شده از مردمی که می‌کوشند تا دیدگاه‌های خود را دربارهٔ امتزاج سیاست و دین بهتر بفهمند، نیز متجلی شده است. گرچه مردم آمریکا با جدایی کلیسا و حکومت موافق هستند ولی آمارهای متعددی حکایت از آن دارد که آنان به جدایی دین و سیاست اعتقاد ندارند. (کوهات و همکاران، ۲۰۰۰) رای دهندگان دوست دارند که سیاستمداران متدین باشند ولی دین خود را بیش از حد معقول در امور سیاسی دخالت ندهند. (شلایز، ۲۰۰۱) همین امر دربارهٔ نهادهای کلیسا و حکومت نیز صادق است و مردم می‌خواهند ببینند که این دو نهاد، مجزا و مستقل از هم می‌مانند تا بهتر بتوانند به جامعه خدمت کنند؛ هر چند که هر دوی آن‌ها در ذهن و عمل مداخله دارند و به ناچار هر دو می‌کوشند تا ارزش‌های خاص خود را بر جامعه تحمیل کنند.

بحث و مناظره دربارهٔ نقش قدرت غیردینی در تحکیم اخلاقیات دینی مسیحی سابقه‌ای بس

میل و آرزوی نهادن اشیای ملی یا افراد تعریف شده است. درجهٔ ۲ به معنای «خیلی خشن» و مترادف اقدامات خشونت‌جویی است که اقدامی در آن جهت صورت گرفته یا با موفقیت انجام شده است حال آن‌که درجهٔ ۳ «تا حدودی خشن» معادل تهدیدهایی است که به طور مستقیم از سوی بنیادگرایان صورت گرفته یا گزارش‌هایی دربارهٔ نهادها و افرادی است که از تهدید توسط بنیادگرایان خبر داده‌اند. درجهٔ ۲ «کمی خشن» هم برای مواردی کنار گذاشته شد که بنیادگرایان در آن‌ها آرزوی اعمال خشونت یا ضرر و زیان برای نهاد یا فردی را مطرح می‌کردند و خود در آن مداخله نداشتند. درجهٔ ۱ «هفاد هرگونه خشونت» هم دربارهٔ گزارش‌هایی به کار رفته که در آن‌ها بنیادگرایان به عنوان آدم‌هایی صالح‌طلب و مخالف هرگونه خشونت نشان داده شده بودند که حاضر بودند هر ضربتی را تحمل کنند، ولی مخالف آنان آسیب و صدمه‌ای نبینند. دربارهٔ خشونت، یک دسته‌بندی اضافی فرعی هم انجام شده است به این صورت که آیا این اعمال خشونت تحریک شده بود(۱) یا تحریک نشده(۲) و اگر اشاره‌ای به این نکته صورت نگرفته در آن صورت ردهٔ (صفر) به ن تعلق گرفته است. می‌توان دیدگاهی در پایان ۳ شد.



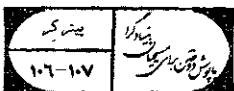


طولانی دارد و به دوران کنستانتین امپراتور رم باز می‌گردد که در سال ۳۱۲ پس از میلاد، مسیحیت را قانونی اعلام کرد و در واقع زمینه‌ساز آن شد تا اصول و مبانی مسیحیت در نهایت در امور حکومتی هم رایج شود و کلیسا در امور حکومتی هم مداخله کند. (نیلسن، ۱۹۶۷) در واقع پیش از آمریکا، رم مهم‌ترین تجربه در تکثرگرایی دینی را شاهد بود، ولی برداشت آنان از تکثرگرایی دینی غیراختصاصی بود. (سیلک، ۱۹۸۸) همان‌طور که رم دریافت، مسیحیت پیچیده‌تر از آن است که به راحتی بتوان میان آن و یک حکومت تکثرگرا توازن و تعادل برقرار ساخت و خدای مسیحی حسودتر از آن است که خدایان دیگر را تاب آورد (مهاجرت، سوره ۲۰، آیه ۵) به باور مسیحیان اولیه و همچنین به باور بنیادگرایان مسیحی امروز، تحمل ادیان و اعتقادهای دیگر، به معنای تحمل خطا و شاید حتی تحمل دیدگاه‌های شیطانی است. درست همان‌طور که پیروزی مسیحیت طبعاً انحصارگرایی خاص خود را بر حکومت رم حاکم کرد و به تکثرگرایی دینی در آن‌جا پایان داد، در آمریکای قدیم نیز، مسیحیت در نهایت تکثرگرایی دینی را سرکوب کرد. همین رابطه میان کلیسا و حکومت است که در گزارش‌های خبری شبانه شبکه‌های تلویزیونی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در اطلاعات به دست آمده، این بحث کلیسا در برابر دولت، تسلطی غیرقابل انکار دارد و در گزارش‌های خبری که تمرکز آن‌ها بر سیاست یا سیاست-حکومت است، بیش از هر عامل دیگری خودنمایی می‌کند. پوشش‌های خبری معمولاً جایگاه درست و مناسب دین را در عالم سیاست مورد پرسش قرار می‌دهد. (به ویژه وقتی پای مسیحیان دست‌راستی هم در میان است) برای نمونه در یکی از گزارش‌های خبری که در سال ۱۹۸۴ پخش شده بود، یکی از نمایندگان حزب جمهوری خواه کنگره می‌گوید که چون رونالد ریگان بیشتر از حد با مسیحیان دست‌راستی نشست و برخاست دارد، همراه و هم‌نظر با دموکرات‌ها رای خواهد داد. در گزارش خبری دیگری، نقش مسیحیان دست‌راستی در تعیین خط‌مشی حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۹۲ مورد بررسی قرار گرفت و این پرسش مطرح شد که آیا نفوذ آنان بر حزب بر شیوه رای دادن مردم اثر نخواهد گذاشت؟ ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که رسانه‌ها نقش «گروه مراقبت» از جدایی دین از سیاست را به عهده گرفته‌اند. البته دفاع از آنان از این امر گاه پا فراتر نهاده و به دفاع از دین نداشتن (سکولاریسم) نیز انجامیده است.

آندر وود (۲۰۰۲) در این رابطه می‌نویسد تعهد و تعلق خاطر به سکولاریزم و مدرنیسم در رسانه‌های غربی به حدی قوی است که هر رفتاری که آزادی‌های فردی (دینی و غیردینی) و محدودیت‌های رسانه‌ای را ترغیب کند به شدت محکوم می‌شود. گرچه در این تحقیق فقط به خصومتی میان‌مایه اشاره شده ولی بی‌علاقگی محسوس قابل مشاهده است.

موضوع تعصب هم در این تحقیق به وضوح مطرح می‌شود و نشان‌گر آن است که بنیادگرایان بیش از حد اندکی نژادپرست هستند و تا حدودی متعصب؛ هرچه گزارش‌های تلویزیونی تصویری



متعصبانه‌تر از بنیادگرایان ترسیم کردند، به این نکته نیز اشاره شد که جدایی آنان از جامعه هم مفیدتر خواهد بود. این امر شاید ناشی از این باشد که در جوامع تکثرگرا بنا بر این است که رواداری و تحمل دینی رواج داشته باشد و اگر گروهی مخالف آن هستند باید کنار گذاشته شده و به حاشیه رانده شوند؛ چون در غیر این صورت خطر جنگ داخلی جامعه را تهدید خواهد کرد. در جوامع غیردینی رسانه‌ها مسئولیت سنگینی به دوش دارند، چون دیده شده است که در جوامع دینی، رسانه‌ها با چه محدودیت‌هایی مواجه هستند. این امر به ویژه هنگامی اهمیت بیشتری می‌یابد که گروه‌های دینی، هواداران بسیار دارند و به نظر می‌رسد که می‌توانند بر آرای سیاستمداران اثر بگذارند.

گرچه این رابطه مستقیم مثبت میان ارائه تصویری اهل مدارا و طرفدار حضور در جامعه‌بودن قابل درک است، ولی مسلماً به چند مسأله جالب دینی دامن می‌زند. وقتی در ارزیابی این مسأله که این یا آن گروه دینی باید درون جامعه پذیرفته شود یا نشود، مدارا و رواداری ملاک و معیار می‌شود در آن موقع است که دین تحت فشار و حمله قرار می‌گیرد. خطر این است که رسانه‌ها معمولاً اعتقاد و شور دینی را به عنوان افراطی‌گرایی معرفی کرده‌اند و دوست دارند این نظر را مطرح کنند که همه ادیان باید قابل تحمل باشند و به دیگر ادیان اجازه‌ای برآز وجود بدهند. گرچه چنین به نظر می‌رسد که شکل مطلوب هر دموکراسی تکثرگرا فقدان عقاید دینی باشد، ولی اصل کلی رواداری و تحمل باید شامل بنیادگرایان هم بشود که ظاهراً کمتر از بقیه مؤمنان به رواداری و تحمل اعتقاد دارند. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که این اتفاق تا حدودی در حال وقوع است و گزارش‌های خبری در مجموع تصویری چندان منفی از آن نشان نمی‌دهند.

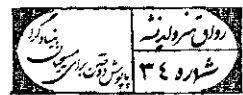
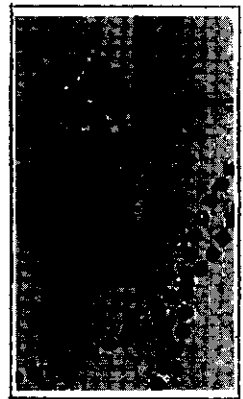
این یافته که در گزارش‌های خبری مورد نظر نیز تعداد بنیادگرایان رو به افزایش نشان شده است، جالب است؛ چون عملاً تعداد آنان یا ثابت مانده یا رو به کاهش گذاشته است. (بارنا ۱۹۹۶) می‌نویسد:

گرچه رسانه‌ها گه‌گاه به گونه‌ای وانمود می‌کنند که سراسر آمریکا مملو از این بازگشت-کنندگان به دامان مسیحیت است، ولی اطلاعات موجود نشان می‌دهد که در کمال حیرت تعداد آن‌ها ثابت مانده است و با وجود خرج‌های تبلیغاتی گزاف، افزایش نیافته است.

یک تخمین حاکی از این است که کلیساهای آمریکا از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ بیش از ۵۳۰ میلیارد دلار خرج تبلیغات دینی کرده‌اند. (بارنا ۱۹۹۶) تعداد جمعیت بازگشت‌کنندگان به دامان مسیحیت همان حدود یک‌سوم جمعیت کل آمریکا باقی مانده، ولی تعداد بنیادگرایان (معتقدان به برداشت‌های عینی از انجیل) رو به کاهش است. (موسسه گالوپ، ۲۰۰۲). شاید رسانه‌ها خواسته‌اند تا با پر رنگ کردن مسأله رشد تعداد بنیادگرایان ارزش خبری گزارش‌های خود را بالا ببرند.

### آیا خبرنگاران در پوشش خبری بنیادگرایان نگاه تعصب آمیزی دارند؟

این تحقیق صرفاً پوشش خبری بنیادگرایان در تلویزیون را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.



به عبارت دیگر، فقط به آن دسته از گزارش‌هایی می‌پردازد که قرار است منصفانه و بی‌طرفانه عرضه شده باشند. تحقیقات متعددی نشان داده است که گزارش‌های خبری تلویزیونی متأثر از قدرت‌های اقتصادی بازار است و تعصبات ایدئولوژیک در آن نقش مهمی دارند. (آنسولایر، پر و اینگار، ۱۹۹۳).

این مطالعه، بحث وجدان و بی‌طرفی در روزنامه‌نگاری را پیش می‌کشد، چون برنامه‌های خبری شبکه‌های سراسری، تصویر بی‌طرفانه‌ای از بنیادگرایان عرضه نداشته‌اند. در گزارش‌های خبری، بنیادگرایان تا حدودی متعصب و متمایل به تحمیل عقاید خود به دیگران تصویر شده‌اند. البته باید توجه داشت که منظور از بی‌طرفی این نیست که هر موضوعی باید به طور خنثی و عاری از دیدگاهی خاص مطرح شود، چون در این صورت گزارش‌های خبری، جذابیت خود را از دست خواهند داد. ولی به هر حال باید در آن از طرح عمدی نکات منفی هم اجتناب شود. در این تحقیق، تصویرسازی از بنیادگرایان به عنوان کسانی که می‌توانند خشن باشند نیاز به بررسی دقیق‌تر دارد تا اطمینان حاصل آید که این گزارش موجه بوده است. خطر این‌جاست که تصویرسازی نادقیق می‌تواند به خلق کلیشه‌های ماندگار از بنیادگرایان منتهی شود که این به نوبه خود می‌تواند به خلق یک دیدگاه منفی نسبت به کل دین بینجامد. افزون بر آن، تصویرسازی از بنیادگرایان ابتهالات سیاسی هم دربردارد. در این تردیدی نیست که کلیشه‌سازی از هر جمعیتی بر اساس اعتقادات و عملکردهای دینی خطرناک است و خطرناک‌تر از آن هم این است که این کلیشه‌سازی شیوه رای دادن و عملکردهای سیاسی را هم تحت‌تأثیر قرار دهد. (بولس و دومایو، ۱۹۹۹)

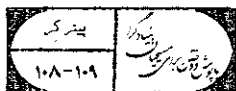
این امکان هم هست که بی‌تفاوتی و بی‌زاری ملایم ولی همیشگی نسبت به بنیادگرایان بازتر از آن است که در وهله اول به چشم می‌خورد. این حالت منفی بودن با وجود هنجارهای روزنامه‌نگارانه حضور محسوسی دارد. ولی این را هم باید گفت که با وجود همه این‌ها نمی‌توان این ادعای بنیادگرایان را پذیرفت که پوشش خبری رسانه‌ها درباره دین صرفاً به این سمت تمایل دارد که دیدگاه‌های منفی نسبت به بنیادگرایان را تقویت کند. (رید، ۱۹۹۶) تحقیق اخیر در مجموع نشان می‌دهد که رسانه‌های خبری در گزارش‌های خود منصفانه عمل کرده‌اند و گزارش‌های بی‌طرفانه‌ای عرضه داشته‌اند. این امر در هر سه شبکه خبری قدیمی آمریکا مصداق دارد. همین امر نشان می‌دهد که حرف بنیادگرایان مبنی بر این که رسانه‌ها نسبت به آن‌ها تعصب دارند، وزن چندانی ندارد.

البته این امر شاید در صفت سرگرمی‌سازی مصداق داشته باشد. مایکل مدود در کتاب خود با نام *هالیوود علیه آمریکا*<sup>۲۰</sup> می‌گوید:

رویکرد منفی علیه معتقدان به ادیان یهودی و مسیحی چنان شایع است و چنان هوادارانی دارد که برخی از تهیه‌کنندگان از هر فرصتی برای تقبیح آن استفاده می‌کنند. نمونه‌های فراوانی از برنامه‌های تلویزیونی و حتی فیلم‌های عامه‌پسند وجود دارد که در آن‌ها



20. Hollywood vs. America

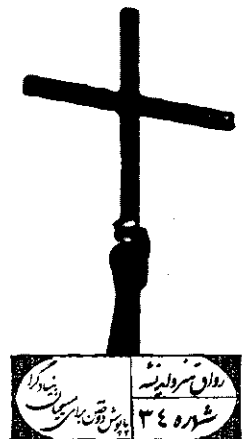


بنیادگرایان تحقیر می‌شوند. یکی از این فیلم‌ها، فیلم بیگانه ۳ است که در آن هیولایی به یک سیاره دورافتاده که تبعیدگاه مشتی قاتل و متجاوز است حمله می‌برد. در دو جای فیلم از این تبه‌کاران به عنوان مسیحیان بنیادگرا نام برده می‌شود. (رید، ۱۹۹۶) از آن‌جا که چنین به نظر می‌رسد مدارک موجود می‌تواند مایه تیرنه روزنامه‌نگاران و گزارشگران تلویزیونی شود، بهتر آن است که تحقیقات بیشتری در این زمینه صورت گیرد تا شیوه ارائه تصویر از بنیادگرایان در رسانه‌هایی که صرفاً جنبه سرگرمی دارند، بهتر درک شود.

مدارک موجود حاکی از آن است که گزارشگران تلویزیونی می‌کوشند تا تصویر دقیق و بی‌طرفانه‌ای از بنیادگرایان ارائه دهند. این واقعیت با وجود این ادعای رید خودنمایی می‌کند که «بنیادگرایان آسان‌ترین هدف پوشش منفی از سوی رسانه‌ها هستند». گزارشگران تلویزیونی می‌کوشند تا به جای طرح مسایل صرفاً بحث‌انگیز، به پخش مراسم عبادی و دینی مبادرت کنند. در بیش از ۴۰٪ گزارش‌های خبری، نوعی از این مراسم پخش می‌شود و در بیش از نیمی از این گزارش‌ها مراسم دعا یا ایراد خطابه وجود دارد. حیرت‌انگیزتر این است که گزارشگران از نمایش بدبینی نسبت به اعتقادات بنیادگرایان به ماوراءالطبیعه سرباز زدند. این توازن با وجود این واقعیت رخ می‌دهد که گزارشگری طبیعی به هر حال حاوی بدبینی هم هست، حال آن‌که دین طبیعتاً اعتقاد طلب می‌کند. از روی اطلاعات عرضه‌شده می‌توان به روشنی دریافت که گزارشگران به عنوان معیار ارزیابی بنیادگرایان به چه نکاتی استناد کرده‌اند. وقتی بنیادگرایان در صحبت‌های خود شور و هیجان بیش از حد نشان می‌دهند، تاثیر کلی برجامانده معمولاً منفی است، به نظر می‌رسد که تعدادشان رو به کاهش است و غیر مسئول‌تر و کم‌تر میهن‌پرست جلوه می‌کنند.

گرچه بخش عمده اطلاعات، این شیوه‌های عرضه بنیادگرایان را مورد تایید قرار می‌دهد، ولی پرسش‌هایی هم باقی می‌ماند. به ویژه این‌که چرا چنین توجه اندکی به دین نشان داده می‌شود؟ گرچه شاید پاسخ ساده این باشد که در گزارش‌های خبری که مخاطبان دنبال می‌کنند، دین جای خاصی ندارد، دست‌کم یک آمار هست که نشان می‌دهد از نظر خوانندگان اخبار مطبوعات، این نه مهم‌ترین موضوعی است که می‌خواهند خبری درباره آن بخوانند و نه کم‌اهمیت‌ترین و همین امر خود نشان‌گر آن است که باید دلایل دیگری در کار باشد. (هورر، ۱۹۹۸) اگر بخوایم بر اساس تحقیق خودمان دوری کنیم، باید بگوییم که دین موضوع چندان داغی نیست و اگر بخواهد مورد توجه واقع شود، باید آن را داغ کرد تا جنبه جذابیت خبری داشته باشد. در واقع، گرچه اخبار دینی بین اخبار ساعات ۵/۳۰ و ۶/۳۰ بعدازظهر به شکل نسبتاً مساوی پخش شده بود، در گزارش‌های خبری ساعت ۵/۳۰ عصر موضوعات پرشورتری چون متهم شدن بنیادگرایان به این‌که نژادپرست هستند، حمایت بنیادگرایان از انتخاب ریگان در دوره دوم ریاست‌جمهوری او و ضرورت اخلاق-گرایانه استیضاح بیل کلینتون در جریان رسوایی مونیکا لوینسکی مطرح شده بود.

از سوی دیگر نباید از خاطر دور داشت که رسانه‌ها صرفاً از میل و تقاضای مخاطبان خود



پیروی می‌کنند و نشان داده شده است که بنیادگرایان به برنامه‌های رسانه‌های غیردینی توجه چندانی نشان نمی‌دهند و بیشتر به رسانه‌های دینی خودشان توجه دارند. (هورر، ۱۹۹۸؛ ریگنی و هافمن، ۱۹۹۳) به همین سبب گزارش‌های خبری شبکه‌ها شاید آن قدرها اخبار مربوط بنیادگرایان را پوشش ندهند، وقتی هم که این کار را می‌کنند، تصویر مثبتی از آنان عرضه نمی‌دارند؛ چون بنیادگرایان در زمره مخاطبان همیشگی آن‌ها نیستند و طبعاً در تامین هزینه‌های این شبکه‌ها هم نقش چندانی ندارند. همین تعداد اندک سردبیران خبری روزنامه‌ها که خود را به لحاظ دینی بنیادگرا می‌دانند (فقط ۷٪ آن‌ها پرسینتاریان و ۳٪ هم باپتیست‌های جنوبی) نشان می‌دهد که قاعدتاً باید تعداد مدیران خبری شبکه‌های تلویزیونی که به بنیادگرایی تعلق خاطر دارند، نیز اندک باشد. (هیندز، ۱۹۹۹) در این زمینه باید تحقیقات بیشتری صورت بگیرد و باید دید که آیا تفاوت دیدگاه‌های مذهبی بر پوشش خبری تأثیری دارد یا نه.

### تحقیقات آتی

این تحقیق گرچه به خودی خود جذاب است، ولی تحقیقات آتی می‌تواند به آن کمک‌های زیادی برساند. لازم است تحقیقاتی مشابه درباره بنیادگرایی اسلامی یا بنیادگرایی هندویسم انجام گیرد و در عین حال مدارک بیشتری به دست آید که رسانه‌ها با هواداران ادیان دیگر چگونه برخورد می‌کنند. افزون بر این، اطلاعات به دست آمده در این تحقیق و تحقیقات مشابه، باید با اطلاعات مشابهی که پس از رخدادهای ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به دست آمده مقایسه شود تا مشخص شود که این اقدامات تروریستی و اقدامات بعدی آمریکا، بر شیوه عرضه بنیادگرایی مسیحی در گزارش‌های خبری آمریکا چه تأثیری برجا گذاشته است.

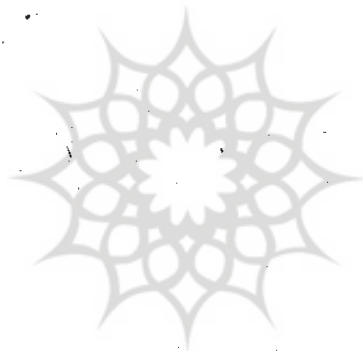
تحقیقات آتی باید شامل خود این برجسب گنج‌کننده بنیادگرایی هم باشد و در این زمینه تحقیق شود که آیا عملکردهای بنیادگرایان اسلامی بر شیوه نگاه و برداشت مردم از بنیادگرایان مسیحی تأثیری گذاشته است یا خیر. برخی مدارک و شواهد نشان می‌دهد که بعضی منابع معتبر خبری در رسانه‌ها این گروه‌های دینی را با هم اشتباه گرفته‌اند. یک مقاله در مسیحیت امروز مدعی شده است که نیویورک تایمز و گاردین چاپ لندن هر دو «مقالات متعددی نوشته و حجم زیادی از صفحات خود را به این اختصاص داده‌اند که بنیادگرایان (چه مسیحی، یهودی یا مسلمان) همه از یک قماش هستند و با بمب‌گذاران هوادار اسامه بن لادن هیچ فرقی ندارند» (۲۰۰۲). همین مقاله مدعی شده است که امروزه بنیادگرا مترادف سلاح کشتار جمعی شده است.

در آینده باید تحقیقاتی هم در این باره صورت گیرد که آیا گله و شکایت بنیادگرایان مبنی بر این که رسانه‌ها نسبت به آنان تعصب روا می‌دارند، صحت دارد یا خیر. گرچه هم این تحقیق و هم تحقیقی که کر و می در سال ۲۰۰۲ انجام دادند، نشان‌گر آن است که روزنامه‌ها و تلویزیون تا حد اندکی نسبت به بنیادگرایان و خود واژه بنیادگرایی حساسیت منفی دارند و از بنیادگرایی برداشتی منفی می‌کنند ولی مدارک و شواهد مستدلی وجود ندارد که نشان دهند رسانه‌ها قویاً با

بطن همه این مباحثات، در مرکز منازل غالب مردم، رسانه‌ها قرار دارند که در شکل‌دهی به  
ذهنیت و زبان نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

www.

پرتال  
جامع  
علوم  
انسانی

